مفاهیم جامعه شناختی در قالب دوگانه ها

فعال - منفعل

حمیدرضا جلائی پور: فعال active: این مفهوم با اندیشه عاملیت (که پیشتر توضیح داده شد) ارتباط تنگاتنگی دارد. معنای این مفهوم آن است که در فرآیند اجتماعی شدن و به عضویت جامعه درآمدن و عضو ماندن، افراد فعال هستند، نه منفعل و واکنشی. چنین طرز تلقی ای نسبت به افراد بر این باور مبتنی است که به رغم فشارهایی که بر افراد وارد می شود، آنها خود سرنوشت شان را مشخص می کنند یا حداقل در آن نقش جدی دارند.

منفعل passive: این مفهوم با ایده ساختار که در جامعه شناسی غالب است، ارتباط دارد. معنای این مفهوم آن است که افراد با جامعه به صورت از پیش ساخته شده ای مواجه می شوند و در تعیین سرنوشت خود نسبتاً بی قدرتند؛ از این لحاظ در تحمل فشارهایی که توسط ساختارها به آنها وارد می شود، منفعل هستند.

■مفاهیم مرتبط

اجتماعی شدن socialization: نظریه ای است در باب اینکه افراد چگونه رشد می کنند و می آموزند که به عضویت کامل جامعه درآیند. واضح است که هر نظریه اجتماعی شدن، چندین پیش فرض دارد، از جمله اینکه جامعه چیست و چگونه است و اینکه افراد، صرف نظر از میزان فعال بودنشان، به واقعیتی به نام جامعه وارد می شوند.

خود بازتابی reflexive self: این مفهوم برآمده از نوشته های جورج هربرت مید است که معتقد بود سراسر زندگی انسان تمرین مداوم اجتماعی شدن است. خود بازتابی به وضعیتی گفته می شود که فرد درمی یابد از بسیاری جهات مانند دیگران است و جهان را همچون دیگران می فهمد. این دریافت موجب می شود که ارتباط کامل و آزاد، میسر و برقرار شود، زیرا تفاوت دیگران هر چه باشد، باز هم می توانیم فرض کنیم دیگران جهان را تا حد زیادی مانند ما می بینند.

«من خصوصی» (I) و «من عمومی» (Me): این دو مفهوم که به رشد «خود» اشاره دارند نیز از نوشته های جورج هربرت مید نشأت گرفته اند. من خصوصی (I) بخش خصوصی و درونی خود است که نمی تواند ارتباط برقرار کند؛ اما من عمومی (Me) بخش عمومی و بیرونی خود و مختص برقراری ارتباط است. این دو، روی هم نوعی حس خصوصی و عمومی و توانایی حرکت میان خود را ایجاد می کنند.

مکتب خانه

کریس جنکس

معمای آرخه

مسعود زنجانی: گفته شد مورخان فلسفه غالباً چنین روایت کرده اند که تاریخ فلسفه با طالس ملتوسی (۶۴۸ تا ۵۴۶ ق. م.)، آغاز شده است. ما هم با آنکه موضع نخست مان این بود که هیچ آغاز مطلقی برای فلسفه وجود ندارد، مُماشات کردیم و عجالتاً به این روایت دل سپردیم، اگرچه قول دادیم آن را مورد سنجش و پرسش قرار دهیم. به نظر می رسد، در اینجا نخستین پرسشی که باید پرسیده شود این است که پرسشی که طالس، به عنوان نخستین فیلسوف، با آن درگیر بوده، چه بوده است؟ به عبارت دیگر، نخستین پرسش فلسفی، به لحاظ تاریخی، چیست؟ و بدین سان، پرسش بعدی رخ می نُماید که طالس به این پرسش چه پاسخی داده است؟ خوشبختانه مورخان پیش گفته در پاسخ این دو پرسش اتفاق نظر دارند. آنها می گویند نخستین پرسش فلسفی درباره «آرخه» (arche) اشیا بوده است و پاسخ طالس نیز «آب» بوده است. آرخه را به «خمیرمایه»، «بُنْ مایه»، «بُنْ دهش»، «منشأ»، «مبدأ»، «ماده المواد»، و... ترجمه کرده اَند. با این توصیف، نخستین پرسش فلسفی را می توان اینگونه صورت بندی کرد: «بُنْ مایه اشیای جهان چیست؟» و به بیان ساده تر، «جهان از چه ساخته شده است؟». پاسخ طالس نیز روشن است: «آب بُنْ مایه اشیای جهان است» و به سخن دیگر، «جهان از آب درست شده است». متأسفانه به نظر می رسد هر چقدر پرسش جدی و هیجان انگیز است، در مقابل، پاسخ آن ابتدایی و ناامیدکننده است و به فیزیکی خام و کودکانه بیشتر می نُماید تا فلسفه ای اصیل و درخور تأمل. اما اگر به واقع چنین باشد، آنگاه فیلسوف خواندن طالس چه وجهی دارد؟ باید گفت چنین قضاوتی درباره پاسخ طالس، پربیراه نیست و از زمان آناکسیماندروس، شاگرد طالس، تا به امروز، همه به نادرستی آن اشاره کرده اند. با این وجود، نباید شتابزده مسئله را فیصله یافته تلقی کرد و به صرف این بهانه، طالس را فیلسوف ندانست. گفته اند در فلسفه، پرسش ها، همواره، از پاسخ ها، ارزش و اهمیت بیشتری دارند. بنابراین، باید در پرسش طالس، درنگ بیشتری کرد، تا پاسخ وی. شاید از نظرگاه این مورخان، شأن فلسفی طالس، در طرح افکندن پرسشی جدی در آغازگاه فلسفه است. در اینجا باید گفت، آری، به واقع، از نظر اکثر مورخان کلاسیک، چنین بوده است و اهمیت طالس در طرح نخستین پرسش فلسفی است. اما متأسفانه کار بدین جا ختم نمی شود و ناقدان جدید، مانند کاسیرر که داوری تاریخی آنها حاصل تحقیقات انسان شناختی و اسطوره شناختی است، این پرسش را مسبوق به سابقه دانسته و طرح نخست آن را از سوی طالس نپذیرفته اند. از نظر کاسیرر، تحقیق درباره آرخه اشیا، گرایش فکری تازه ای نیست که با طالس آغاز شود، بلکه در تمام اسطوره های آفرینش کیهان (cosmogonies)، چنین گرایشی به چشم می خورد. کسانی مانند ورنر یگر، حتی پاسخ طالس را نیز در اسطوره ها جسته اند و به این اندیشه هومری اشاره کرده اند که اکئانوس (اقیانوس) مبداء همه چیز است. یا برخی دیگر، به ریشه های این باور در اسطوره های کهن در مصر باستان اشاره کرده اند که ظاهراً طالس نیز سفری به آنجا داشته است. با این تفاصیل، به نظر می رسد، طالس، نه در مقام پرسش و نه در مقام پاسخ، هیچ ابداع و ابتکاری نداشته است و در نهایت نمی توان آن را فیلسوف خواند. اما باز هم اندکی صبر باید. شاید به جز پرسش و پاسخ، چیزهای دیگری هم در ساحت فلسفه هستند که مطمح نظر باشند و اگر چنین باشد، آنگاه ممکن است با نظر به آنها، بتوان برای طالس، شأن و اصالت فلسفی جست وجو کرد. در یادداشت بعد از آرای دیگر کاسیرر و یگر و همچنین تحلیل ارسطو و نیچه در باب طالس برای ادامه این جُست و جو کمک می گیریم.

آکادمی

گزارش سخنرانی مراد فرهادپور در کانون پژوهشگران فلسفه و حکمت

سوگند می خورم حقیقت را بگویم

فرناز شهیدثالث: هفته گذشته در یک پنجشنبه گرم تابستانی مراد فرهادپور مهمان کانون پژوهشگران فلسفه و حکمت بود. جلسه ای که برخلاف انتظار میزبان با استقبال تعداد زیادی از علاقه مندان و دوستداران فلسفه همراه شد. گروه اندیشه پیش از این گزارش اجمالی نشست «مسئله حقیقت در اندیشه جدید اروپایی» را منتشر کرده بود گزارش مفصل این جلسه که به توضیحات فرهادپور درباره حقیقت اختصاص یافته را با هم می خوانیم. «مراد فرهادپور» بعد از تحلیل جایگاه حقیقت در تاریخ فلسفه و حضور پیوسته آن به این نکته اشاره می کند که «فلسفه واقعی، آن است که میراث ضدیت حقیقت با معنا و در واقع ضدیت با زندگی باشد.» و ادامه می دهد: «فراموش نکنیم که حقیقت در واقع بی معنا است.» فرهادپور برای تاکید بر این مفهوم گزاره ای افراطی مطرح می کند: «نه فقط از تفاوت حقیقت با معنا، که از ضدیت آنها صحبت می کنم.» همان بلایی که کشفیات حقیقی سال های اخیر بر سر معنای زندگی آورده است. این ضدیت ها را در فیزیک مدرن، در نظریه داروین، در نظریه فروید و نظریات دیگر می بینیم: «همه اینها حقیقت دردناک بی معنایی را کشف کردند که معنای زندگی را زیر سئوال می برد.» با در نظر گرفتن همه اینها است که فرهادپور می تواند به خود حقیقت بپردازد و بهترین شیوه برای رسیدن به حقیقت را رجوع به آرای نیچه می بیند. جایی که محل ساییده شدن لبه دو اره معنا و حقیقت است. نیچه آن را خوف مقدس زندگی می نامد. پس: «می توانیم از نیچه و لایه های گوناگون حقیقت در اندیشه او شروع کنیم و به مفهوم حقیقت در زندگی خودمان برسیم.» برای این منظور تفسیری که خانم آنلکا زوپانچیچ در کتاب «کوتاه ترین سایه» از آثار نیچه کرده است استفاده می شود. فرهادپور نکته جالب را در این می بیند که: «حقیقت نیچه به دست یک زن از دل همه تفسیرهای فاشیستی و نژادپرستانه نجات پیدا می کند.» ببینیم سویه های حقیقت در فلسفه نیچه کدام است. «ساده ترین حقیقت در مقام علم و معنای علمی آن است.» حقیقتی کسالت بار و سیستماتیک و منفعت طلبانه که برای نیچه چیزی نیست جز «دروغ مفید» و به همین دلیل هم می گوید «اگر هنر نبود، ما همه از حقیقت مرده بودیم.» در مقابل این دروغ مفید، که برای ساختن و پیش بردن جهان سودمند است، هنر و تفسیر هنری را می نشاند که: «اگر چه آن هم دروغ است ولی با خلاقیت و زندگی و گسترش روح همراه می شود.» بخش بعدی، مرگ حقیقت نمادین است. جمله معروف مرگ خداوند در همین بخش مطرح می شود. اما همان طور که زوپانچیچ می گوید این مردن برای نیچه معنایی نمادین دارد. با نهیلیسمی روبه رو هستیم که به گفته نیچه خود این نهیلیسم نتیجه حقیقت جویی مسیحیت است. یعنی «از آنجا که مسیحیت حقیقت را به مفهوم حقیقت علمی، ارزش غایی اعلام کرد، صداقت و جست وجوی حقیقت، خود راهنمای افرادی شد که راه کلیسا را ادامه دادند اما به نتایج مخالف با تعلیمات کلیسا رسیدند.» به این ترتیب تعالیم کلیسایی معنای نمادین حقیقت را زیر سئوال برد. پس در اینجا حقیقت به عنوان امر نمادین می شکند و جای خود را به حقیقت به عنوان امر واقعی – the real – (در معنای لاکانی آن) می دهد، ویتگنشتاین دوره اول آن را نور درخشان کورکننده ای معرفی می کند که ویرانگر حیات عادی انسانی است. نکته جالب این است که: «مسئله اصلی حقیقت شجاعت است، نه آگاهی.» یا در مقابل آن: «مسئله اصلی کذب، ترس است نه جل.» یعنی تمام بحث های معرفت شناسانه در مورد حقیقت کنار گذاشته می شود و وارد حوزه اخلاقی می شویم. سئوال این است که آیا انسان جرات روبه رو شدن با حقیقت را دارد؟ جرات جدا شدن از محیط امنی که برایش ساخته اند و در آن بزرگ شده را دارد؟ فرهادپور مثال ملموسی می زند: «آدم می تواند در کشوری دیگر تا مقطع دکترای فیزیک اتمی پیش برود اما از محیط امن و باورهای سنتی خود جدا نشود. در عین حال می تواند بدون رفتن به کمبریج و آکسفورد و کلمبیا جرات داشته باشد که در معنای زندگی اش شک کند و به شکاف های زندگی بنگرد.» همین شجاعت بنیان حقیقت است. نگاه کردن به شکاف زندگی یعنی آگاهی به این نکته که نه تنها در خود من حقیقت واقعی وجود ندارد بلکه در آن «دیگری بزرگ» یا big other که حقیقت را در او جست وجو می کنیم هم چیز عجیب و غریبی وجود ندارد. در واقع: «هیچ چیزی نیست که بتوانی در این شب تیره قبای کهنه خود را به آن بیاویزی.» و پذیرش این حقیقت شجاعت می خواهد. حالا پذیرفتن این حقیقت، ما را به یک سویه سوم راهنمایی می کند: «تفاوت میان امر نمادین و امر واقعی» خلأ و حفره ای که ظهور امری ورای نهادها را ظاهر می کند. این امر: «واقعی نیست اما درباره آن است.» یعنی رویارویی با حقیقت در ورای زبان و فرهنگ به معنی فلج شدن نیست بلکه نشان می دهد کار اصلی تازه آغاز شده است. یعنی نکته مهمی است که نشان می دهد حقیقت در واقع خلأ و مازاد حوزه نمادین است؛ همان تفاوت درونی یا شکاف درونی هر چیز و هر کس با خودش. «همین شکاف درونی است که همه چیز را دو نصف می کند.» فرهادپور برای روشن شدن بحث به دو استعاره در مورد حقیقت اشاره می کند: «یکی اینکه حقیقت ساختار داستانی دارد و دوم، این جمله نیچه ای– لاکانی که حقیقت، زن است.» مورد اول، یعنی اینکه گفتن حقیقت چیزی است جدای از خود حقیقت. در حوزه های مختلف فلسفی، هنری و فرهنگی با این جمله روبه رو می شویم. به این معنی که گفتن حقیقت چارچوب و فرمی است که حقیقت گفته شده در آن قرار می گیرد. در همه موارد هم اولویت با گفتن است با این شرط که بدانیم این چارچوب به شکل عجیبی درون چیزی که آن را چارچوب بندی می کند، حضور دارد. مثالی که قضیه را روشن می کند، مثال دادگاه است و شاهدی که می گوید «من سوگند می خورم که حقیقت را بگویم، جز حقیقت چیزی نگویم و تمام حقیقت را بگویم.» فرهادپور در توضیح این سه جمله می گوید: «جمله دوم و سوم، به محتوای گفته مربوط می شود و تعیین کننده مرزهای آن است.» اما فایده جمله اول چیست؟ «از قضا، این سوگند اول، مشخص کننده وضعیت بشری است.» سوگندی که به گفته او، تهی و توخالی و بدون مصداق است. یک کنش کلامی صرف همین جمله تهی، امر اساسی تعیین کننده معرفی می شود. یعنی تنها راه حلی که ما را در هنر یا فلسفه از بن بست معنا کردن و نقد کردن نجات می دهد: «من می گویم فلسفه این است. تمام شد!» این زُست تهی «من می گویم» مشخصه اصلی آدم بودن و تمایز ما با دیگر جانداران است. مهمتر از هر چیز، گفتن یا شجاعت بیان کردن حقیقت است. یعنی: «اگر کسی بلند نشود و حقیقت را نگوید، این حقیقت وجود نخواهد داشت.» در توضیح استعاره دوم– حقیقت زن است– فرهادپور به فرمول جنسیت یابی (formula of sexuation) لاکان اشاره می کند. به عقیده لاکان ما به عنوان موجودات زنده می خواهیم به یک کل برسیم. درحالی که دو تا هستیم. بنابراین برای مردانگی و زنانگی فرمولی ارائه می کند. چون یک مرد از قانون میل کاملاً مستثنا است، پس همه مردان تابع آن هستند و چون هیچ زنی نیست که به تمامی از قانون میل مستثنا باشد، پس همه زنان از آن مستثنا هستند. در زبان ساده، یعنی مرد چیزی می خواهد که هرگز به آن نمی رسد و دائماً برای آن جایگزینی پیدا می کند. درحالی که زن نمی داند چه چیزی می خواهد. به این ترتیب اجازه تاسیس یک کلیت را نمی دهد. همین عدم انسجام است که به عقیده نیچه و لاکان الگوی زنانگی را به حقیقت نزدیک می کند. «منطق مردانه» «all» یا «همه» است که یک کلیت دروغین را دربرمی گیرد. درحالی که منطق زنانه «not all» یا «نه همه» است. یعنی من عاشق آن چیزی هستم که می بینم و این همان اضافه یا مازادی است که خود را نشان می دهد. همان شکاف بی معنا که حقیقت است.

حرمت امامزاده با متولی است

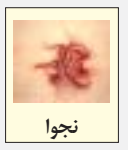

نجوا

حمیدرضا ابک: در شب میلاد مولای مومنان، فیلم «همسفر»، ببخشید عروس فراری، از تلویزیون پخش شد. فیلمی به شدت معمولی (اگر نخواهیم صفتی برایش ذکر کنیم که متهم به بی ادبی شویم) که تنها جذابیتش تلاش وافر و بی حد و حصر کارگردان بود برای فهماندن این نکته که فیلم من، همان فیلمی است که قبل از انقلاب ساخته شده بود و حالا نمی شود پخشش کرد. بگذریم که کوشش او برای یافتن هنرپیشه زنی که شبیه هنرپیشه همان فیلم باشد و مهناز افشار هم نباشد هم، شایان تقدیر و توجه فراوان است؛ مبادا کسی فکر کند آن نسخه قبلی بهتر بوده است. رسانه ملی در شرایط عادی هیچ گاه چنین فیلم هایی را پخش نمی کند. شنیده ایم که مدیران تلویزیون در بسیاری موارد حتی از پخش آگهی تبلیغاتی چنین فیلم هایی هم پرهیز کرده اند. احتمالاً آنها برای این اقدام خود معیارها و ملاک هایی روشن و دقیق دارند. اما چه می شود که در شب عید مسلمانان، ناگهان این ملاک ها فراموش می شوند؟ احتمالاً با این استدلال که شب عید است و مردم باید بخندند و شاد باشند و حالا یک شب که هزار شب نمی شود. اعیاد مذهبی از دیرپاترین و عزیزترین اعیاد تمام مومنان جهانند و جهان اسلام هم از این قاعده مستثنی نیست. اما به قول طلبه ها «مسئله». آیا صرف پخش کردن فیلم های بی سروتهی که در شرایط عادی مغایر با اولویت های فرهنگی تشخیص داده می شوند، می تواند روش موجهی برای به دست آوردن دل مومنان باشد؟ آیا اشکالی دارد که متولیان رسانه کمی بیشتر زحمت بکشند و از میان هزاران هزار اثر فرهنگی و هنری آثاری را برای پخش در چنین ایامی انتخاب کنند که هم مخاطب را راضی کند و هم «عید» بودن عید را آشکارتر کند؟ این پرسش را می توان درباره پخش فیلم های کمدی– آبگوشتی در این ایام هم اقامه کرد. اگر فیلم کمدی رسمیت دارد و باید پخش شود پس چرا در تمام سال باید چشم و دل ما پر شود از صحنه های خشونت بار. قتل ها و غارت ها؟ آیا لودگی کردن مجری ها و جنغولک بازی مهمانان برنامه های شب عید، حرمت گذاری به بزرگان دین است؟ حواسمان باشد؛ حرمت امامزاده با متولی است.

Hamidreza_abak@yahoo.com

هستی به سوی پول

سیاوش جمادی: در تجربه بی پولی مطلق زبان سخت پای در گل می ماند. مراد از این وضعیت وقتی است که فردی دفعتاً متوجه می شود که واقعاً و نه مجازاً آهی در بساط ندارد و هیچ راهی نیز که به این زودی ها– دست کم تا مدتی که گرسنگی می تواند در برابر مرگ ایستادگی کند– برای به دست آوردن پول ندارد، نه دوستی، نه بانکی، نه دفترچه حسابی، نه چیزی برای فروختن و نه معجزه ای. این وضعیت با وضعیت بدهکاری که فکر نمی کرده طلبکار حالا حالاها سراغش بگیرد، اما ناگهان با مطالبه بی بروبرگرد طلبکار رویاروی می گردد، هم قران است به شرطی که تمام دارایی بدهکار بسی کم تر از بدهی او باشد. درباره این وضعیت می توان بسیار گفت و قلمفرسایی کرد اما وقتی کسی واقعاً و عملاً در این هولناک ترین مغاک می افتد به فرض که امکان و حوصله خواندن توصیفات دلسوزانه ای که در داستان ها و کتاب ها در این باره آمده اند، داشته باشد، ذره ای با آنها احساس همدلی نخواهد کرد. اگر امکان پذیر بود همه را یک جا می کرد و با لگدی به دورشان می افکند زیرا: «من به پول نیاز دارم نه به این حرف ها» حرف درستی است. این حرف ها را می توان قبل یا بعد از بی پولی مطلق زد. در بی پولی مطلق همه چیز از نفس گرم بلند می شود جز پول. در این وضعیت چون در هر وضع مصیبت بار واقعی اشک خشک می شود، زیرا مجالی برای دلسوزی حتی برای خود نیز نیست تا چه رسد برای دیگری. این وضعیتی است که به نحوی به غایت بی رحمانه احساس می شود، اندیشیده می شود، لمس می شود، اما در بیان نمی آید، نه تنها چون نه به روشنی که حتی با عجز و ابهام نیز فراگفتنی نیست بل چون حالی اینچنین زبان را برنمی تابد. زبان وقتی به سخن یا نوشتار درمی آید که مخاطبی هرچند فرضی برای شنیدن باشد. حتی گزارش صرف– گزارش بماهو گزارش اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد– از آهنگ تاثیر تهی نیست. کم ترین تاثیری که بیان می طلبد آن است که مخاطب صرفاً اصواتی نشنود بل گوش کند. تاثیر زبان در حد نهایی آن است که به قول کافکا یخ وجود را بشکند. زبان می تواند مخاطب را به خشم، به مهر، به جنگ، به قیام، به تسلیم، به تباهی و خیلی چیزهای دیگر برانگیزد. اما به ساده ترین بیان می توان گفت کلمه پول نمی شود. پول از واژه ها درمی گذرد. بی پولی به زبان دهن کجی می کند و به هنگام پولداری نیز زبان نسبت به مصائب عاجل و گریز ناپذیر چیزی بیش از لالایی بی اثر و مضحکی نیست. همه مصائب واقعی، همه قساوت های پنهان جامعه پول مدار همین حال را دارند. تراژدی ها حتی شبح مصائب را نیز به بیان درنمی آورند.

محاکمه

هولناکی بیش از یک بار از دنیا رفتن

امیرهوشنگ افتخاری راد: بارها شنیده ایم که «بیش از یک بار به دنیا نمی آییم» البته این مثل بیشتر ناظر به نوعی اپیکوریسم است یعنی حالا که یک بار به دنیا نمی آییم پس بهتر است که خوش باشیم. اما نمی دانم چرا شق دیگر این زیستن تبدیل به مثل نشده است. به عبارتی «بیش از یک بار از دنیا نمی رویم». هولناک تر بود اگر چند بار از دنیا می رفتیم. این شق، تلخ تر و گزنده تر است نسبت به آن یکی. هر چند که عبارت «تولد دوباره» را نیز بارها شنیده ایم. اما این «تولد دوباره» ناظر به تحول روحی است نه تباهی «تن» که برای بشر کابوس است. وقتی بگوییم: «بیش از یک بار از دنیا نمی رویم» به این معنا است که ما با یک امر منحصر به فرد مواجه ایم. یعنی همان مرگ که تنها کیفیت بشری است که استثنایی بر زندگی او است: منحصر به فردترین امر. ما هیچ حالت دیگری نمی توانیم برای مرگ یک انسان متصور باشیم، مگر تنها و تنها یک حالت.

چندی پیش تلویزیون فیلم قدیمی شعله را پخش کرد. این فیلم اول انقلاب از سینماها پخش شد. در آن زمان عزیز خاله مادرم همراه با بچه های فامیل مرا مخفیانه زیر چادرش به داخل سینما برد تا از پول بلیت معاف شوم. به یادماندنی ترین صحنه فیلم زمانی بود که یکی از قهرمانان فیلم از سرکرده راهزنان فیلم می خواهد افرادش سلاح خود را زمین بگذارند. او با فریاد می گوید: بگو. در فضای انقلابی آن زمان تماشاچیان در سالن جملگی پس از «بگو»ی قهرمان فیلم فریاد می زدند مرگ بر شاه. این فیلم که در آن دوره مورد استقبال عامه بود، بارها و بارها از طریق ویدئوی ممنوعه به داخل خانه ها آمد. در تمام این بازبینی ها پایان فیلم یک روایت داشت: راهزن مورد انتقام فردی قرار نمی گرفت بلکه به دست قانون سپرده می شد تا خشونت قانون که امری مجاز است خود بلاواسطه اعمال شود. پخش مجدد این فیلم پس از سه دهه اما نکته مهمی دربرداشت. در آخرین روایت از پایان این فیلم شخصیت منفی فیلم دچار انتقام فردی شد. بدین ترتیب این فیلم لااقل دو پایان دربردارد: یک پایان، خشونت قانون دخیل است و پایانی دیگر، خشونت فردی.

بماند اینکه متناسب با چه دوره هایی، این پایان ها ارائه می شود اما از این گذشته مصداق «بیش از یک بار از دنیا می رویم» است. امروزه در فیلم های DVD فیلم دارای چند پایان است و مخاطب مطابق سلیقه خود یکی از آنها را «انتخاب» می کند شاید هم همه آنها را انتخاب کند. بدین ترتیب دیگر امر منحصر به فردی باقی نمی ماند و یک چیز به «تنها و تنها یک امر» وصل نمی شود. اما حتی این نکته تلخی و پوچی «بیش از یک بار از دنیا نمی رویم» را کم نمی کند. هولناک این است که بیش از یک بار نمی توانیم در رودخانه بایستیم.

بیگانه

طرح فلسفه فلسفه اسلامی

خبرچین

توسط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی طرح «فلسفه فلسفه اسلامی» از سوی حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه، مدیر گروه فلسفه در حال پژوهش و تدوین است. به گزارش مهر، «فلسفه فلسفه اسلامی» عبارت است از دانش فرانگرانه فلسفه اسلامی و گرایش ها و رویکردها و رهیافت های مختلف آن. موضوع این دانش فرانگرانه عبارت است از فلسفه اسلامی و رویکردهای مشایی، اشراقی و صدرایی و رهیافت های شخصیت های برجسته حکمت و روش عام پژوهش در فلسفه فلسفه اسلامی در مقام فن تحقیق کتابخانه ای است که با روش هرمنوتیکی، فهم نظریه ها، رویکردها، رهیافت ها و پارادایم های فلسفی حاصل می آید. فلسفه فلسفه اسلامی با بهره گیری از روش تحلیلی، عوامل و علل پیدایش پارادایم ها و مکاتب فلسفی را کشف می کند و با روش تحلیلی، پیش فرض ها و لوازم و دستاوردها و با استفاده از روش نقدی، آسیب ها و کاستی های روش شناختی و محتوایی آن مکاتب و گرایش های فلسفی را به دست می آورد. رویکرد فلسفه فلسفه اسلامی در مقام گردآوری اطلاعات، تاریخی– گزارشی و در مقام داوری و تحلیل، معرفت شناختی است. هدف نهایی فلسفه فلسفه اسلامی عبارت است از کشف و ارائه ساختاری نظام مند برای فلسفه اسلامی است. در این هدف «فلسفی بودن و بهره مندی تمام مسائل فلسفه اسلامی از روش عقلی» و همچنین اسلامی بودن به معنای استفاده و همراهی مسائل فلسفی با آموزه های اسلامی و لااقل عدم مخالفت صریح آنها با اسلام و کارآمدی و روزآمدی یعنی ایفای نقش فلسفه اسلامی در الهیات، علوم، فلسفه های مضاف، فرهنگ و تکنولوژی و سایر نیازهای انسان معاصر مدنظر است. فرضیه محقق در این طرح بر این اساس است که فلسفه اسلامی با همه قوت ها و امتیازها در عرصه فلسفه هستی، فلسفه معرفت، فلسفه نفس و فلسفه دین؛ نسبت به علوم و نظام های اسلامی فاقد کارآمدی است و این فقدان، زاییده آسیب های روشی و محتوایی و ساختاری فلسفه اسلامی است. ارائه تعریف و روش و ساختار جدید فلسفه اسلامی با عنوان فلسفه نوین اسلامی می تواند، عوامل آسیب سازی در فلسفه را بزداید و بر امتیازهای فلسفه اسلامی بیفزاید.

دروغ های ماوراءطبیعی و بت های نیاز

بت های ذهنی

صالح نجفی: فیلسوف بزرگ قرن هجدهم، شوپنهاور، جایی گفته است «سرچشمه ادیان نیاز به ماوراءالطبیعه است». یعنی نیازی در وجود آدمی هست که او را وامی دارد به جست وجوی چیزی در جهان – که البته همان طبیعت است– که برتر از طبیعت باشد، ماوراءطبیعت باشد. دقت کنید، می گوییم، جست وجوی چیزی «در» جهان و نه «بیرون» از جهان، کاری که شوپنهاور با حکم خود می کند، قرار دادن ماوراءالطبیعه در دل طبیعت است، اما چطور؟ به واسطه «نیاز». نکته این است که نیاز همان واقعیتی است که ما را در جهان، «در» طبیعت، جایگیر می کند. بی نیازی تصوری است که ذهن را به جانب خدا سوق می دهد. اگر انسانی بتواند احساس بی نیازی را در خود مطلق کند، خدا می شود و بالعکس، اگر بتوانید نیاز را در انسان مطلق کنید او را سرتا پا حیوان کرده اید، یعنی اگر بتوان حالتی را تصور کرد که در آن انسان، هر آینه نیاز محض باشد دیگر نیازی به مفهوم یا کلمه معضل آفرین «انسان» نخواهد بود. نیاز محض بودن تصور خیلی بعید و غریبی هم نیست، کافی است به پیوند مادر و نوزاد نظر کنید؛ فکر نکنید نوزاد بودن تنها دلالت دارد به اینکه تازه به دنیا آمده باشی، نوزاد بودن یعنی در آغوش طبیعت آرام بودن و خفتن و خوردن... یعنی شکلی از بودن که سراپای وجود را نیازهایی انباشته اند که برآوردن یک یک شان میسر است. باری، در این مقام وقتی از نوزاد بودن حرف می زنیم اشاره به مرتبه ای یا نحوی از بودن می کنیم. چیزی که تصور دل انگیز نوزاد بودن را می شکند، اگر راستش را بخواهید خود «کلمه» انسان است و به طور کلی، «زبان». زبان است که پیوند میان مادر و نوزاد را می گسلد و ایجاد حرکت می کند: حرکتی که مبدأش طبیعت و مقصدش به اصطلاح فرهنگ است. نکته این است که در وجود آدمی طبیعت و فرهنگ هر دو کل هایی ترک خورده اند و در هر یک خلایی یا مازادی وجود دارد که سلباً یا ایجاباً به وجود آن دیگری اشارت می کند. جور دیگری بگوییم: در دامن طبیعت چیزی به نام خواست وجود ندارد، آنچه هست نیاز است و بس. در بستر فرهنگ، اما، نشانی از هیچ یک از نیازهای طبیعی نیست، هرچه هست «نام» خواست می پذیرد. ملموس ترش کنیم: در دامن طبیعت هیچ کس عاشق نمی شود، چون به تعبیر ویتگنشتاین «واژه» عشق وجود ندارد، چون واژه به دایره زبان تعلق دارد و در نهایت به فرهنگ برمی گردد. در مقابل، عشق هیچ گاه با ارضای کامل همراه نیست، چرا که اساساً از غیبت نیاز / طبیعت می زاید، عشق در لحظه گسست در وجود می آید. مهمتر اینکه انسان نه در دامن طبیعت انسان می شود نه در بستر فرهنگ. آنچه انسان را انسان می کند «میل» نام دارد و میل – چنانکه روانکاوی به ما آموخته – از تمایز میان نیاز (طبیعت) و خواست (فرهنگ) برمی آید و در قامت «اشتیاق» در شکاف بین امید و تحقق امید به حیات خویش ادامه می دهد...

مولوی در مقام چوب کبریت

حامد یوسفی: این که در نخستین لحظه مواجهه با این عکس می توان به یاد شعر مولوی افتاد، نکته عجیبی نیست. اما این که عکاس همچنین نیتی داشته باشد، قطعاً محل تردید است. در واقع عکاس بی آنکه شنیده باشد عارفی مسلمان در قرن هفتم هجری (دوازدهم یا سیزدهم میلادی) در شعری سروده است که «حاصل عمرم سه سخن بیش نیست – خام بودم، پخته شدم، سوختم»، به این معنا توجه داشته که بشر امروز چیزی جز چوب کبریت نیست. حرف مولوی هم البته بیانی موزون و مقفی از همین معنی است. این معنی که ما (به خلاف سابق که می توانستیم خودمان را به جایی وصل کنیم، غایت و مقصدی برای زندگی روزمره قائل باشیم و معنویتی برای تولد و مرگ تصور کنیم) امروزه هیچ نیستیم مگر چوب کبریت. همان قدر حیات مان معنویت و غایت دارد که حیات چوب کبریت واجد غایت و معنا است: در بسته هایی ساده به آشپزخانه ما راه می یابد، مدتی منتظر می ماند تا در لحظه ای گُر بگیرد و تمام. فقط سئوالی که باقی می ماند این است که در زمان مولوی (آن دوران کوران غایت و معنا؛ کوران عرفان و هستی شناختمند) سرودن این شعر از سر کدام درد بوده است؟ میشال ربیلاس اگر چنین عکسی بگیرد هم از این روست که هم عصر ماست و زیر پایش خالی. عارف قرن هفتم ما چرا چنین سروده است؟ نکند او هم زیر پایش خالی بوده و همه اینها فقط توهمات ماست که گمان می کنیم آنها توانسته بودند معنویتی برای زندگی روزمره شان تعریف کنند؟

شاتر

معنویت و سنت گرایی در کانادا

همایش «معنویت و سنت گرایی در دنیای مدرن» ۲۳ و ۲۴ سپتامبر (۱ و ۲ مهر) در کانادا برگزار می شود. به گزارش مهر، سخنرانان همایش «معنویت و سنت گرایی در دنیای مدرن» در نظر دارند اصول و مبانی سنت گرایی، درک صحیح از دین و حکمت خالده و حضور این آرا را در دنیای مدرن و متجدد معاصر مورد بررسی قرار دهند. همچنین در این همایش درباره «بازیابی معنویت، سنت و حکمت خالده در دنیای معاصر» نیز گفت وگو خواهد شد. ویلیام چیتیک، جیمز کاتینگز، جین لویز میشون و رضا شاه کاظمی از جمله سخنرانان این همایش هستند.

عشق به خداوند

همایش سه روزه مدافعه استدلالی از مسیحیت ۲۵ تا ۲۷ آبان ماه امسال با موضوع «خداوند را با تمام ذهن خود دوست بدارید» در واشینگتن آمریکا برگزار می شود. به گزارش مهر به نقل از کریسشن پست، برگزارکنندگان این همایش را گردهمایی جهت آموزش بزرگسالان و دانش آموزان کالج و دبیرستانی، در راستای حمایت از آموزه های انجیل توصیف کرده اند. این همایش با حضور علما و دانشمندان برجسته مسیحی از سراسر دنیا که در عرصه های مختلفی چون آفرینش، طراحی هوشمند و عهد جدید کارشناس هستند، برگزار می شود. شرکت کنندگان در این همایش به موضوعاتی چون اعتماد به عهد جدید، ادیان جهان و جنبش های جدید و همچنین موانع معاصر فراروی ایمان سخنرانی می کنند. مؤسسه سی اس لوئیس، کلیسای انجیل مک لین، دانشگاه بیولا و انجمن فلسفی انجیلی ایالات متحده برگزارکنندگان این همایش هستند.

کنگره اخلاق پزشکی

سازمان نظام پزشکی به منظور توسعه و تعمیق مبانی اخلاق پزشکی اولین کنگره آموزشی «اخلاق پزشکی» را ۲۸ الی ۳۰ مرداد ماه برگزار می کند. به گزارش مهر، مبانی اخلاق و تعهد حرفه ای در پزشکی، رابطه کادر درمانی و بیمار، حقوق و مسئولیت ها، آشنایی با مقررات انتظامی، حدود شرح وظایف کادر پزشکی، پیشگیری از قصور پزشکی، رضایت و برائت، گواهی نویسی و صدور جواز دفن و اخلاق پزشکی در فرهنگ و تمدن ایران اسلامی از جمله موضوعاتی هستند که در این همایش توسط کارش